

بررسی و تحلیل اصول حاکم بر تحصیل دلیل توسط دادرس در نظام حقوقی ایران

رضا کیوانی

چکیده

هدف هر دستگاه قضایی و البته دادرسی، رسیدن به حقیقت است. با کشف حقیقت توسط دادرس و صدور رأی بر اساس آن، هدف مورد نظر دستگاه قضایی و قانونگذاری که برقراری عدالت است محقق می شود. ارائه دلیل بر عهده مدعی است و باید با ارائه دلیل قانونی صحت موضوع را ثابت کند. بنابراین جست و جو و تنظیم دلیل توسط دادرس به جای مدعی «تحصیل دلیل» است که در نظام های حقوقی مختلف حسب مورد ممنوع یا محدود بوده است. سوال اصلی این مقاله اینگونه مطرح شده است که اصول حاکم بر تحصیل دلیل توسط دادرس در حقوق ایران چیست و چگونه قابل تحلیل است؟ یافته ها حاکی از آن است که اگر دادرس در دعویی که نزد او مطرح شده است بخواهد تحصیل دلیل کند، از بی طرفی خارج شده است. به همین دلیل است که قاضی باید از مطالعه شواهد اجتناب کند. این همان قاعده ای است که از آن به قاعده «منع تحصیل دلیل» تعبیر می شود. با این حال، تحصیل دلیل با توجه به ماهیت آن در گستره ی معاینه و تحقیق محلی و همچنین در رابطه با کارشناس می تواند امکان ورود داشته باشد. روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی است

واژگان کلیدی: دادرس، دلیل، تحصیل دلیل، منع تحصیل دلیل.

مقدمه

اختیار و صلاحیت قاضی در اثبات امور مدنی از گذشته تا کنون توأم با اختلاف بوده است. به طوری که آزادی قاضی در ارزیابی دلایل یکی از مهم ترین ویژگی های نظام قضایی تفتیشی و ملاک تشخیصی و نظام تفتیشی و اتهامی در دادرسی مدنی است. براین اساس در نظام های حقوقی که دادرسی اتهامی پذیرفته می شود، استفاده از ادله برای اثبات ادعا و استناد به آنها حق و تکلیف اصحاب دعوا است و قاضی نباید در آن نقش فعال داشته باشد. این دیدگاه که متأثر از مکاتب لیبرالیسم است، امکان تحصیل دلیل را از دادگاه منتفی می کند. از سوی دیگر، نظام های تفتیشی با روند تحقیقاتی که تحت تأثیر مکاتب سوسیالیسم هستند، دادن نقش فعال به قاضی و دادرس در جمع آوری شواهد را ضروری می دانند. در چنین حالتی می توان از امکان مطالعه ادله یا جمع آوری و استناد دلیل توسط دادگاه ها و قضات صحبت کرد.

2

در کشور ما نه تنها مبحثی صراحتاً به این موضوع اختصاص داده نشده؛ بلکه حتی حقوقدانان ما نیز در مقام تبیین و تشریح این موضوع بر نیامده اند و به جز وجود دو ماده در قانون آیین دادرسی مدنی (مواد 95 و 224) که امکان ضرر شخصی اصحاب دعوی توسط دادگاه را پیش بینی نموده است، مواد دیگری که به نوعی ارتباط با این موضوع داشته باشد دیده نمی شود. در حال حاضر، تنها متن قانونی که شاید بتوان از آن جواز بازجویی مدنی و حدود و ثغور اختیارات دادرس را در این رابطه استناد نمود، ماده 199 قانون آیین دادرسی مدنی است که به دادرس امکان انجام هرگونه اقدام و تحقیق لازم برای کشف حقیقت را اعطاء می کند. براین مبنا در این مقاله به بررسی و تحلیل اصول حاکم بر تحصیل دلیل توسط دادرس در حقوق ایران پرداخته شده است.

1-تحصیل دلیل

مفهوم دلیل، شامل ارائه و یافتن واقعیت است. با این حال، این واقعیت که توسط دلیل نشان داده می شود، ممکن است با واقعیت چیزها، آن گونه که ظاهر یا وجود دارند، مطابقت نداشته باشد. بی تردید اقامه دلیلی که برای اثبات امور عینی انجام می شود، امری موضوعی است، هرچند برخی از حقوق دانان مواد قانونی، قواعد و اصول حقوقی را از ادله احکام دانسته اند. (شهیدی 1402، 128)؛ با این حال، « تنها با استفاده از مجاز ادبی می توان مواد قانونی، اصول و قواعد حقوقی را که حکم اند، دلیل اثبات حکم تلقی کرد؛ مجازی لفظی که در صورت وجود حقیقت قابل اعتنا نیست.» (غمامی و محسنی 1403، 154) دلیل باید مرتبط¹ باشد.

¹ -relevant

تحصیل دلیل، به معنای کسب و ساختن دلیل است. در نظام آیین دادرسی مدنی قاعده «ممنوعیت تحصیل دلیل» قاعده اساسی است. بر اساس این قاعده، بررسی ادله طرفین وظیفه قضات است. تجلی این قاعده مبتنی بر اصول لیبرالیسم و الهام گرفته از قانون مدنی فرانسه است. براین مبنا، در ماده 199 قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب 1379 مقرر شده است که: «در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوی، هرگونه تحقیق یا اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد» (شمس 1403، 76). این موضوع در ماده 8 اصلاحی قانون سال 56 و ماده 28 قانون تشکیل دادگاه های عمومی 1337 نیز ذکر شده است و به نظر می رسد قانونگذار در قانون مصوب 1379 بر تداوم آیین دادرسی سابق تاکید کرده است. لذا باید این نکته را نیز مورد اشاره قرار داد که در حقوق ایران، اهمیت کشف حقیقت در امور مدنی، مورد توجه شورای انقلاب اسلامی واقع شده است به نحوی که ماده 28 لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی مقرر داشت: «در کلیه امور حقوقی، دادگاه (اعم از دادگاه حقوقی یا دادگاه صلح) علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوی، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد.» البته نکته مهم این است که در مسائل حقوقی دلایل اثبات دعوی زمانی معتبر است که علمی باشد و با علم قاضی منافات نداشته باشد و مقصود از علم قاضی علمی است که از قرائن و شواهد حاصل می شود. باید گفت که متون حقوقی متعددی بر شواهد در پرونده ای که در دست قاضی است تأکید دارند.

3

به نظر می رسد رعایت قاعده «منع تحصیل دلیل» در حدی نیست که مانع رسیدگی دادگاه در رسیدگی به دعوی شود و مانعی در برابر کشف حقیقت ایجاد کند. البته طبق قاعده، قاضی باید دلایلی را که اصحاب دعوا استناد کرده اند بررسی کند، اما در مواردی که دلایل بیان شده و اظهارات طرفین برای حصول یقین کافی نباشد، قاعده منع از تحصیل، نباید مانع رسیدگی دادگاه به دلایلی از جمله معاینه محل، مراجعه به کارشناسان و تحقیق از شهود شود. قاعده منع تحصیل دلیل در ماده 57 ق.ا.م.ح مصوب 1329 قمری بدین گونه بیان شده بود. «در محکمه صلح قاضی خودش درصدد تحصیل دلایل بر نمی آید مدرک حکم او فقط دلائلی است که طرفین اقامه می کنند»

البته شایان ذکر است که علیرغم این قاعده، قاضی مکلف به رسیدگی به هر دلیلی که اصحاب دعوا استناد می کنند، نیست مگر اینکه دلیل عینی را که مبنای حق مورد ادعا است و به عبارت دیگر دلیل استناد شده را ثابت کند. در صورت اثبات دعوی، رسیدگی به دلیل یا دلایلی که غیرمرتبط با دعوا بوده یا تأثیری در اثبات آن ندارد، که اثری جز به تأخیر انداختن وقت و رسیدگی ندارد و قاضی باید از ورود به بررسی چنین دلایلی خودداری کند. بنابراین باید گفت که گرچه سیر تحولات دادرسی مدنی به سمت اعطای اختیارات گسترده به قضات است و در نظام حقوقی ما پیروی از دیدگاه های فقهی با حجیت علم قاضی این گرایش را تقویت می کند، اما این امر موجب نمی شود که شارع قاضی را به عنوان جانشین اصحاب دعوا در نظر گرفته و قاعده منع تحصیل را کنار گذاشته باشد.

2- عناصر دادرسی مدنی

دادرسی مدنی می توان ذیل سه عنصر تبیین کرد: 1- طرفین دادرسی؛ 2- دادرسی؛ 3- موضوع دادرسی مدنی.

1-2 طرفین دادرسی مدنی

در هر دادرسی مدنی به طور کلی دو طرف در موقعیت خواهان و خوانده وجود دارد. خواهان شخصی است که آغازگر دعواست؛ حتی اگر خواهان دعوای طاری باشد، و خوانده شخصی است که از خود در برابر ادعای خواهان دفاع می کند. (گرجی ازندریانی و فتحی، 1394: 50) با توجه به اصل 19 ق.ا خواهان و خوانده از موقعیت یکسانی در برابر قانون برخوردارند و برتری یکی بر دیگری در نتیجه صدور حکم بر مبنای قوانین و اصول حقوقی و پس از اتمام یک دادرسی عادلانه و قانونی آشکار می شود.

در موارد استثنایی خواهان دعوای مدنی، دادستان به عنوان نماینده جامع است. مواردی همچون دعوای ورشکستگی و یا برخی از دعوای مربوط به امور حسبی مانند درخواست نصب و عزل قیم و ضم ناظر و امین، (مواد 55، 56، 97 و 121 ق.ا.ح و مواد 1251 و 1184 ق.م) درخواست تعیین امین برای اداره اموال غایب مفقودالثر (مواد 130 و 142 ق.ا.ح) و یا اعلام ادامه وضعیت حجر صغیر بالغ شده (ماده 50 ق.ا.ح) دادستان می تواند آغازگر دعوا و ادامه دهنده آن باشد. «در این موارد که از استثنائات وارده بر ماده 2 ق.آ.د.م تلقی می شود» (توجهی و همکاران، 1392: 24)، دادستان مسامحتاً عنوان خواهان را پیدا می کند و این امر نشان می دهد که دادرسی مدنی از حیث ایجاد هم کاملاً در انحصار طرفین دعوا قرار ندارد. اما این موارد، استثناء تلقی می شود و می بایست در موضع نص اعمال شوند؛ حتی در امور حسبی که دادرسی اختیار گسترده ای دارد نیز، دخالت دادستان محدود به موارد مشخصی است.²

2-2 دادرسی

دادرسی در یک فرآیند دادرسی «نماینده ای دولت در رساندن داد به متداعیین یا اعمال حکم بر موضوع است و کار وی معطوف به سه چیز است: موضوع دعوا، ادعاها و موضوعات و احکام.» (غمامی و محسنی 1403: 52) وی باید در دادرسی بی طرف باشد و با احراز بیطرفانه ای موضوع و اعمال آگاهانه ای حکم به نتیجه دادرسی دست یابد و تصمیم خود را در قالب رأی، مدلل و مستدل منعکس نماید. دادرسی علاوه بر رسیدگی به اختلافات حقوقی «وظیفه ای اداره ای محاکمه و نظارت بر حسن جریان محاکمه را نیز، بر عهده دارد.» (شمس، 1403: 132) بی طرفی قاضی ایجاب می کند که بر اساس دلایل و استدلال های عینی در جریان دادرسی تحت تأثیر عوامل بیرونی مانند احساسات و واکنش های عمومی یا تبلیغات رسانه ای یا عوامل داخلی مانند باورها و گرایش های شخصی در روند دادرسی قرار نگیرد. رسیدگی توسط دادگاه قانونی، مستقل و بی طرف، طی مهلتی معقول و به طور علنی با برخورداری متهم از حق وکیل و مترجم با رعایت اصل برائت، از جمله مقتضیات منصفانه بودن دادرسی است. به طوری که در تعریف دادرسی عادلانه

² - طبق ماده 20 ق.ا.م.ح: «اقدام و دخالت دادستان در امور حسبی مخصوص به مواردی است که در قانون تصریح شده است.»

یا منصفانه گفته شده: «رسیدگی و حق بر دادرسی منصفانه اقتضا می کند دولت اقدامات مثبتی را انجام دهد، نهادهایی را برای تعقیب ایجاد کند، دادگاه های مستقل با قضاوت بی طرف را برقرار سازد، اشخاص را به گونه ای تجهیز کند که به تمامیت انسانی آنها تجاوز نشود(ناجی، 1385: 22).

نهاد قضا در دادرسی اسلامی دارای اختیارات گسترده ای است. علاوه بر اینکه به حل و فصل دعاوی میان اشخاص می پردازد(قمری و همکاران، 1399: 172)، انجام اموری همچون، برکنار ساختن و از میان بردن ستم ستمگران و گرفتن حقوق کسانی که دارای حقاند از مستنکف، رسیدگی و سرپرستی کسانی که به علت جنون، صغر، سفاهت و یا ورشکستگی از تصرف در دارایی های خود ممنوع شده اند، رسیدگی به اموال وقفی و موقوفه، اجرای وصیتهای موصی، بر پایی حدود، رهبری جهاد، سرپرستی دارالضرب (بانک و جریان پولی)، تدریس در مدارس و... را برعهده دارد که امروزه بخش عمده ای از این وظایف با توجه با اصل تفکیک قوا و تقسیم کارها در اختیار قوا و یا نهادهای دیگری همچون نهاد دادستانی قرار گرفته است.

2-3 موضوع دادرسی مدنی

5

«موضوع دادرسی مدنی اختلاف حقوقی است که به شکل دعوا نزد دادرس مطرح شده است.» (غمامی و محسنی 1403: 51) نویسندگان تعابیر مختلفی از «اختلاف حقوقی» ارائه داده اند. برخی آن را مشکل حقوقی دانسته اند. برخی دیگر آن را «عدم توافق اراده ی طرفین نسبت به موضوع مورد نظر» تلقی کرده اند.

بر تعریف اخیر این نقد وارد شده است که اختلاف قابل توجه لزوماً نوعی عدم توافق اراده نیست؛ چرا که ممکن است دادرسی در غیاب طرف مقابل تشکیل و به رأی منتهی شود بنابراین بهترین تعریف، تعریفی است که اختلاف حقوقی را وضعیت ناشی از عدم قطعیت حقوقی می داند که اغلب از تعارض منافع احتمالی طرفین سرچشمه می گیرد و به کیفیتی است که می توان تصمیم قضایی را با هدف از بین بردن آن عدم قطعیت در آن وضعیت اتخاذ کرد. براساس تعریف فوق امور حسبی نیز در مفهوم اختلاف می گنجد؛ «چه در این امور نیز نوعی اختلاف با ماهیت وضعیت ناشی از عدم قطعیت حقوقی دیده می شود که شایستگی رسیدگی به دادگاه را می دهد.»

دادرسی مدنی نمی تواند بدون وجود اختلاف حقوقی به جریان افتد. دادگاهها نیز بعضاً به این مهم توجه داشته و از رسیدگی به دعاوی مطرح شده با خواسته ی اثبات مالکیت یا تنفیذ قولنامه با این استدلال که اصل بر صحت قراردادهاست و مورد و از موارد ناشی از عدم قطعیت حقوقی (اختلافی وجود ندارد) نیست، خودداری نموده و در این دعاوی اقدام به صدور قرار عدم استماع دعوا کرده اند؛ از جمله می توان به رأی شماره ی 90/592 شعبه ی بیست و پنج دادگاه حقوقی شیراز اشاره کرد.

اختلاف حقوقی می تواند هم در مورد موضوعات مطرح شود و هم در مورد احکام؛ به عنوان مثال: در دعاوی مطالبه ی خسارت ناشی از ورود زیان به دیگری، اختلاف طرفین در تحقق زیان و وقوع فعل زیانبار، اختلاف در یک امر موضوعی تلقی می شود و اختلاف در تحقق عنوان تقصیر بر فعل عامل زیان (توصیف) یک امر حکمی محسوب می شود.

3-نگاهی به اصول حاکم بر گستره ی قدرت دادرس

بررسی سیر تحولات نظام قضایی کشورمان نیز گرایش به اصل تعاون را نشان می دهد. از زمان تصویب قانون اصول محاکمات حقوقی به عنوان اولین قانون مدون در حوزه آیین دادرسی مدنی، اصلاحات زیادی در قوانین مربوط به آیین دادرسی مدنی صورت گرفته است. به گفته یکی از نویسندگان: «طی این پنجاه سال، پی در پی تغییراتی در آیین دادرسی روی داده است و بیشتر اصلاحات، مربوط به تأخیر یا تسریع محاکمه یا ابتکار عمل بوده که در دست اصحاب دعوا باشد یا محکمه.» (شاه حیدری پور، 1391: 99)

قانون آیین دادرسی مدنی سال 1318 نقش انفعالی را برای دادرس قائل شد و «این طرفین بودند که می توانستند دادرسی را آغاز کرده، دعوا را متحول سازند، ادله ای را مورد استناد قرار دهند یا تحقیقاتی را بخواهند». به تدریج در جریان اصلاحات بعدی از ابتکار اصحاب دعوا کاسته شد و اختیارات دادرس افزایش یافت. به عنوان مثال: در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب 1318، اگر خواننده در جلسه حاضر نمی شد، دادگاه فقط به درخواست خواهان جلسه را تجدید می کرد. اما در اصلاحیه سال 1331 قانونگذار با حذف شرط مذکور به دادگاه اجازه داد در صورت عدم حضور اصحاب دعوا، ابطال دادخواست را آغاز کند. با تصویب قانون اصلاح برخی از قوانین قضایی، نقش قاضی در کشف حقیقت گسترش یافت. ماده 8 این قانون مقرر داشت: «در رسیدگی به کلیه ی دعاوی حقوقی، ارزش و موعد دلایل برای اقامه ی دعوا همان است که در قانون آیین دادرسی مدنی پیش بینی شده؛ ولی دادگاه می تواند هرگونه تحقیق یا اقدامی را برای کشف واقع به عمل آورد...»

به عقیده ی برخی از پژوهشگران این ماده تعدیل گر نظریه ی مرسوم بود که مطابق آن، دادرس، در امور مدنی مأمور کشف واقع نیست (کاتوزیان، 1401: 34). این نظریه ی که تا سال 1356 به موجب ماده ی 358 ق.آ.د.م 1318 بر نظام قضایی ایران حکومت داشت و در این سال متحول گردید. در این تحول، دادرسی مدنی از شیء متعلق به اصحاب دعوا که تبعاً به آنها در ایجاد، زوال، بقا، گسترش یا تحول موضوع اختلاف تسلط می داد، به چیزی که شکلاً پیوندی حقوقی با وصفی قانونی و ماهیتاً وسیله ای برای تحقق خدمت عمومی دادگستری در جامعه است، تبدیل شد که هم برای طرفین است و هم برای قاضی.

پس از پیروزی انقلاب، تغییرات در جهت گسترش اختیارات دادرس چشمگیر بود. ماده 28 لایحه قانونی تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مقرر می داشت: «در کلیه ی امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلائل مورد استناد طرفین، هرگونه تحقیق یا اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد.» این ماده دقیقاً در قانون جدید آیین دادرسی مدنی (ماده 199) تکرار شد و بار دیگر اراده قانونگذار را در گسترش اختیارات دادرس نشان داد. این تغییرات فقط در حوزه پژوهش نبود. «بلکه اختیارات قاضی در اداره دادرسی گسترش یافت؛ مثلاً: «در قانون آیین دادرسی مدنی 1318 در صورتی که ادعای خواننده متقابل نبود، دادگاه به درخواست خواهان به آن جداگانه رسیدگی می کرد» (صادقی و همکاران، 1401: 145)؛ در حالی که در قانون جدید آیین دادرسی مدنی قید چنین درخواستی، حذف شده است.» دیوان عالی کشور نیز در آراء متعددی بر گسترش اختیارات دادرس در امور موضوعی تأکید کرده و حقوقدانان ابزارهای مختلفی را برای تصرف دادرس در امور موضوعی مطرح کرده اند.

در جریان دادرسی این سوال همیشه مطرح بوده که چه کسی مدارک و ادله را ارائه می کند؟ با مدعی که می خواهد دادگاه را مجبور به تصمیم گیری به نفع خود کند؟ با منکری که می خواهد به دادگاه بگوید ادعای خواهان بی ربط است؟ یا اینکه رسیدگی و تشخیص حق با کیست بر عهده خود دادگاه است؟ گفته شد بر اساس قاعده «ممنوعیت تحصیل دلیل» دادگاه از جمع آوری دلیل به نفع یکی از طرفین دعوا منع شده است. از طرفی طبق ماده 1257 قانون مدنی هرکس مدعی وجود حقی باشد باید آن را ثابت کند. این ماده بر اساس قاعده معروف «البینه علی المدعی» است. بنابراین بار اثبات بر عهده مدعی است. یعنی شخصی که به دعوی علاقه مند است. لذا مدعی علیه در این مرحله هیچ تعهدی ندارد.

با این حال و طبق مباحث فوق باید گفت که اگرچه طبق قاعده «منع تحصیل دلیل» دادرسی از تحصیل دلیل به نفع اصحاب دعوا ممنوع است، اما نقش دادرسی در بررسی و ارزیابی دلایل بیان شده را نباید فراموش کرد. این دادرسی است که باید تشخیص دهد که آیا دلیل به موقع ارائه شده و برای اثبات ادعا قابل قبول است یا خیر. براین اساس شهادت شهود باید وجدان او را قانع کند و با مراجعه به کارشناس معاینه محل و تحقیقات محلی به نظر او مورد اتقان قرار گیرد. در ذیل به دو مورد فوق یعنی مراجعه به کارشناس و معاینه محل و تحقیقات محلی پرداخته شده است.

7

4- تحصیل دلیل با توجه به ماهیت و جایگاه دادرسی

در ذیل به قواعد تحصیل دلیل با توجه به ماهیت پرداخته می شود.

4-1 معاینه و تحقیق محلی

مشاهده و ضبط وضعیت فعلی صحنه که توسط قضات یا نمایندگان آنها انجام می شود، معاینه محل نامیده می شود و استماع اطلاعات افراد مطلع در محل و ثبت اظهارات آنان توسط قاضی یا نماینده وی است که تحقیقات محلی نامیده می شود که در چنین شرایطی در صورت تکمیل تحقیقات، تحقیقات ویژه یا تحقیقات محلی برای صدور دستور رسیدگی یا معاینه محلی ضروری است. بنابراین باید گفت که بدون شک گاهی لازم است قاضی شخصاً موضوع جرم را بررسی و مشاهده کند (سیدی رکنی 1393، 25) یا آثار و ادله جرم را بررسی کند، مثلاً در قتل، قاضی می تواند جسد، مکان قتل و بررسی زمان و مکان جنایت و نحوه جرم را معاینه کند. در اینجا اگر نتیجه تحقیقات باعث ایجاد آگاهی در قاضی شود، بر اساس رأی مقتضی را صادر می کند و در غیر این صورت می تواند از کارشناسی مانند پزشکی قانونی و تشخیص هویت و ... استفاده کرده و در نهایت تحقیقات را خاتمه دهد. در اینجاست که او رضایت وجدان خود را به دست آورده و بر اساس آن حکم صادر می کند. البته گاهی ممکن است طرفین با بررسی کارشناس موافقت کنند. در این صورت قاضی پس از بررسی نظر کارشناس اجتهاد می کند و نظر کارشناس را قبول یا رد می کند. در برخی موارد، ممکن است یک نماینده مورد اعتماد را برای بررسی مکان مورد نظر بفرستند.

نیز دارد و نباید تصور کرد که قاعده منع تحصیل ادله به طور کامل کنار گذاشته شده یا نظام ادله آزاد در حقوق ایران پذیرفته شده است. از جمله پیامدهای تعدیل قاعده ممنوعیت آموزش این است که:

ادله دعوی همچنان محدود به موارد مذکور در قانون بوده و مقررات رسمی مربوط به آنها لازم است.

مدعی همچنان موظف است تعهدات و دلایلی را که به موجب آن خود را مستحق دعوی می داند مشخص کند.

- دادگاه در انجام تحقیقات خود باید چارچوب مقررات قانونی را رعایت کند و لذا نمی تواند برای اخذ سند یا دلیلی که طرفین به آن استناد نکرده و مکلف به ارائه آن نباشند ضمانت اجرایی قرار دهد که در نص قانون مورد پیشبینی قرار گرفته نشده باشد.

و در نهایت تحقیقات و اقدامات مجاز به دادگاه صرفاً مربوط به تأمین دلیل است و حداکثر می تواند به دادگاه اجازه دهد بدون درخواست تحقیقات یا اقداماتی را که مستلزم درخواست هر یک از طرفین باشد مورد انجام برساند. بنابراین دادگاه و اساس دادرسی، نمی تواند با تأکید بر ماده مذکور سایر مقررات را نقض کند. به عنوان مثال تمدید مهلت نظر کارشناسی فقط یکبار مجاز است؛ بنابراین دادگاه نمی تواند مدت مذکور را برای بار دوم تمدید کند.

9

نتیجه گیری

ماهیت و نحوه تحصیل دلیل در امور حقوقی و کیفری یکی از موارد مهمی است که زمینه را برای حرکت همگان به سمت نظام دلایل قانونی و دلایل معنوی فراهم می کند. بر اساس قانون آئین دادرسی مدنی سابق، جمع آوری دلایل و استناد به آنها توسط دادگاه و قاضی ممنوع بوده و فقط خواهان می توانست با استناد به دلیل آن را ثابت کند. این قاعده به «قاعده منع تحصیل دلیل» نیز معروف است؛ که برای اجرای این قاعده بر اساس قانون سابق، تعداد بیشماری از قضات تنبیه و سایر قضات مجبور به ترک قوه قضائیه شدند. زیرا در مواردی مجبور به صدور حکمی می شدند که اگرچه مطابق با ادله طرفین و مفاد پرونده بود؛ اما از مخالفت آن با حقیقت آگاه بودند. مشکلاتی که در اجرای قاعده منع تحصیل دلیل توسط دادگاه ایجاد شد، موجب شد این قاعده به مرور زمان تعدیل شود؛ تا اینکه ماده 199 قانون آیین دادرسی مدنی جدید در این خصوص مقرر می دارد: "در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد".

در واقع قانونگذار با تصویب این ماده اراده خود را برای تعدیل قاعده منع تحصیل دلیل اعلام کرده است. البته مسلم است که ادله دعوی کماکان همان ادله مندرج در قانون است و قدرت اثبات هر یک از آنها زمان اقامه ادله و استناد به همان قاعده است که در قانون آمده است. با این حال، دادگاه همچنین می تواند مستقیماً دستور اقدامات و تحقیقات مجاز را صادر کند. اما انجام این تحقیقات قبل از تصویب این ماده منوط به درخواست هر یک از طرفین بوده است. مانند صدور دستور رسیدگی محلی که در مقاله بدان اشاره شد. با این حال می توان گفت که امروزه با توجه به اختیارات دستگاه های اجرایی، دعاوی بین مردم و مراجع اداری رایج است، به

دلیل داخلی بودن این نهادها، همواره امکان سوء استفاده از اختیارات و بی توجهی به حقوق مددجویان وجود دارد. تعدد و تنوع این اختیارات در نظام اداری ایران، تدوین نسخه واحدی برای آزمایش و آسیب شناسی بهینه را برای همه آنها غیرممکن ساخته است.

منابع

- توجهی، عبدالعلی، & دهقانی، علی. (1392). "در جدال امنیت گرایي و موازین دادرسی منصفانه". فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، (3)، 7-34.
- سیدی رکنی، ع. (1393). "علم قاضی اساس کشف حقیقت در رسیدگی های قضایی و چگونگی تحصیل آن"، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد، واحد قشم.
- شاه حیدری پور، م.ع. (1401). آیین دادرسی مدنی، نشر آداک، چاپ دوازدهم.
- شمس، ع. (1402). آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ شصت و شش، انتشارات دراک - بهار.
- شهیدی، م. (1402). تشکیل قراردادها و تعهدات. چاپ هفدهم. تهران: انتشارات مجد.
- صادقی، ناظمی اشنی، & نجارزادگان سربابی. (1401). "تحصیل دلیل در اجتهاد قضایی". حقوقی دادگستری، 118(86)، 137-161.
- غمامی، مجید و حسن محسنی. (1403). آیین دادرسی مدنی فراملی. چاپ هفتم. تهران: نشر میزان.
- قمری، وروایی، قاسمی، & مسعود. (1399). "تحلیلی بر اعمال قاعده مشروعیت تحصیل دلیل در دادرسی اداری". فصلنامه علمی پژوهشی حقوق اداری، 8(24)، 161-186.
- کاتوزیان ن. (1401). اثبات و دلیل اثبات، جلد اول، تهران: نشر میزان
- گرگی ازندریانی علی اکبر، فتحی یونس (1394). "آسیب شناسی فرایند دادرسی در هیات های رسیدگی به تخلفات اداری: تاملی پیرامون یک الگوی مطلوب". حقوق اداری، 3(9): ۵۱-۲۹

• ناجی، مرتضی (1385)، "بی طرفی در دادرسی کیفی"، مجله حقوقی دادگستری، شماره 56 و 57، پاییز و زمستان.